

Conceptual Analysis of Equality and Inequality Criteria in Justice and Gender Justice Theories

(Type of Paper: Research Article)

Fariba Alasvand*

Abstract

The purpose of this article is to analyze gender as the main criterion in gender justice, and figure out the relationship between gender justice and the important criteria in theories of justice which are fairness, needs, and merit. Feminists have also added a new dimension, namely gender equality. The present article will answer what is meant by gender and gender justice as an evolving concept and how they relate to the criteria in theories of justice. Accordingly, the purpose of this article is to scrutinize the concept of gender, to know what the relationship between criteria in important theories of justice with gender is. The method is to collect data and then analyze their content. The results of this study are as follows: Theories of justice have neglected gender as a criterion, as their main source is economics and political science. Feminists have disregarded the basic theories of justice, as little attention has been paid to gender in these theories. Only John Rawls's theory and his writings have alluded to key feminist concepts; to him women are as important as other weak classes in society, such as the disabled and the poor. Other theories are more committed to micro-thinking than to theories of group issues such as women. Although feminists have tried to maintain their connection with theories of justice in some way, they seem only to be committed to equality. Therefore, gender justice is in fact a feminist reading of the theory of equality in outcomes and has been considered as a strategy in the transition phase to gender equality.

Keywords

deserving, equity, justice, gender justice, inequality, merit, need.

* Assistant Prof. Woman and family Research Center, Qom, Iran. Email: alsvand@wrc.ir
Received: September 23, 2019 - Accepted: May 10, 2020



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

واکاوی مفهومی معیارهای برابری و نابرابری در نظریه‌های

عدالت و عدالت جنسیتی

(نوع مقاله: علمی - پژوهشی)

فریبا علاسوند*

چکیده

مسئله این مقاله واکاوی معیار جنسیت به مثابه معیار اصلی در عدالت جنسیتی و به منظور درک نسبت میان آن و معیارهای مطرح در نظریه‌های مهم عدالت است. این معیارها عبارت‌اند از انصاف، نیاز، شایستگی، فمینیست‌ها نیز معیار جدیدی اضافه کرده و موضوع عدالت جنسیتی را پیش کشیده‌اند. مقاله حاضر به این پرسش پاسخ خواهد داد که جنسیت و عدالت جنسیتی به عنوان یک مفهوم متطور به چه معنا هستند و چه نسبتی با معیارهای مطرح در نظریه‌های عدالت دارند؟ بر این اساس، هدف از این مقاله این است که با واکاوی دقیق مفهوم جنسیت، بدانیم نسبت میان معیارها در نظریه‌های مهم عدالت با جنسیت چیست. روش این پژوهش گردآوری داده‌ها و سپس تحلیل محتوای آنهاست. نتایج این پژوهش عبارت است از: نظریه‌های عدالت تا حد زیادی کورجنس بوده و مبدأ قریب به اتفاق این نظریات دانش اقتصاد و علوم سیاسی‌اند. فمینیست‌ها به نظریه‌های اصلی عدالت بی‌اعتنا بوده‌اند، چنانکه در این نظریه‌ها نیز به جنسیت توجه چندانی نشده است. تنها در نظریه جان رالز و نوشته‌های او اشاراتی به مفاهیم کلیدی فمینیستی شده است و برای وی جنسیت زنان همان قدر اهمیت دارند که سایر طبقات ضعیف در جامعه مانند معلولان، فقرا. سایر نظریه‌ها بیشتر به کلان تفکر اصلی نظریه پرداز متعهدند تا بخواهند مسائل گروهی مانند زنان را حل کنند. اگرچه فمینیست‌ها کوشیده‌اند که ربط خود را با نظریه‌های عدالت به گونه‌ای حفظ کنند، آنها در اصل تنها به برابری متعهدند. به همین سبب، عدالت جنسیتی در واقع قرائتی زنانه از نظریه برابری در نتایج است و به عنوان یک استراتژی در مرحله گذار به برابری جنسیتی مورد توجه قرار گرفته است.

کلیدواژگان

استحقاق، انصاف، شایستگی، عدالت، عدالت جنسیتی، نابرابری، نیاز.

مقدمه

در طول تاریخ، تعداد کسانی که به تقدم و برتری عدالت بر سایر ارزش‌ها باور داشته‌اند، کم نیستند. در این نگرش عدالت به‌عنوان یک امر اخلاقی، بهتر و برتر از همه امور سیاسی و اخلاقی دیگر است (Sandel, 1998: 2). جان استوارت میل معتقد بود عدالت رئیس سایر اخلاقیات، مقدس‌ترین و الزام‌آورترین اخلاق است (Sandel, 1998: 2). از آنجا که عدالت به‌مثابه یک ارزش به‌دنبال سامان دادن به زندگی اجتماعی است، برخی عدالت‌پژوهان معتقدند عدالت تنها یک ارزش در میان ارزش‌های دیگر نیست، بلکه معیاری است که ارزش‌های دیگر را محاسبه و ارزیابی کرده و می‌تواند به‌عنوان یک استاندارد به‌کار رود تا تضادها میان مفاهیم دیگر را حل و سازگار کند (Sandel, 1998: 15-16). اهمیت عدالت اگرچه امری تاریخی است، تمرکز بر آن در دو سده اخیر شتاب گرفت و مباحثات عمل‌گرایانه درباره عدالت رونق ویژه‌ای یافت. یکی از مباحث تأثیرگذار در این باره کوشش برای ارائه معیاری برای هر دو مفهوم محوری در عدالت یعنی برابری و نابرابری بوده است که در این مقاله ضمن ارائه گزارش مختصری از آنها به معیار مطرح در اندیشه فمینیستی اشاره شده و مهم‌ترین مباحث معیارها در ارتباط با جنسیت مطرح خواهد شد.

درحالی‌که عدالت واژه‌ای است که به ظاهر، همگان در فهم آن تفاهم دارند، مباحث در خصوص آن تا حدی پیچیده شده است که توافق بر گزاره‌های به‌دست‌آمده مشکل به‌نظر می‌رسد. هرچه متون قدیمی‌تر نشان می‌دهند فهم مشترکی از عدالت به‌عنوان ابزاری برای دیدن نابرابری‌ها، از جمله نابرابری‌های میان دو جنس، وجود داشته است، متون جدید اختلاف در تعریف و معیار برابری و نابرابری درباره آن را بازمی‌نمایند. این اختلاف ممکن است به اختلاف درباره معنای تبعیض، اهمیت یافتگی برابری در هر شرایطی، و حدود اصل عدم تبعیض برگردد. برخی عدالت‌پژوهان معتقدند اصلی‌ترین و شاید قدیمی‌ترین نظریه عدالت، آن را هم‌ردیف برابری می‌سازد، یعنی عدالت به معنای برابری در وضعیت‌های اولیه، فرصت‌ها، نسبت‌ها و حقوق تعبیر می‌شود (Konow, 2003: 1194). این نظر قابل نقد است، حتی افلاطون و ارسطو هم مساوات‌گرا به این معنا نبودند (پیغامی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۸۱). شاید منشأ این دیدگاه آن باشد که در تعریف عدالت، مساوات به‌عنوان اصل در نظر گرفته شده و رعایت تفاوت‌ها و نابرابری‌ها در واقع توجه به استثنائات آن یا سطوح پیچیده‌تر عدالت به حساب آمده است. شاید گفته شود در نیازهای اولیه، مساوات، محور است، اما آن هم بدون چالش نیست. برای مثال، رالز با آنکه حق را بر خیر مقدم می‌داند، معتقد است حساب نیازها یا همان خیرات اولیه، جداساز و آنها بر هر حقی مقدم‌اند، زیرا ضروری، کوتاه و حداقلی‌اند (Rawls, 1990: 348). وی خیرات اولیه را اموری مانند آزادی فردی، فرصت، ثروت و درآمد، احترام به خویش و

کرامت نفس می‌داند. در مقابل، برخی معتقدند همین نیازهای اولیه هم به لحاظ افراد ممکن است فرق کند. برای مثال اگر در نیاز به خوراک ملاکی مانند سبب کالا، میزان کالری ... و اینها مطرح باشد، میان افراد در حوزه شهری و روستایی تفاوت‌هایی وجود دارد (پیغامی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۹۲). آنگاه بحث بر سر این خواهد بود که آیا این تفاوت‌ها باید در نظر گرفته شوند یا خیر؟ بنابراین نمی‌توان به سهولت این گزاره را پذیرفت که نظریه‌های عدالت با وجود همه تفاوت‌هایشان، در این باره با هم توافق دارند که انسان‌ها در نیازهای اولیه^۱ برابرند، پس حق برابر در رفع آنها دارند. فهم مصداق و حدود یک نیاز برای هر فرد، برابری درباره آن را چالش‌برانگیز و دشوار کرده است (پیغامی و همکاران، ۱۳۹۵: ۲۸۴). در نتیجه، یکسان دانستن عدالت و برابری نادرست و سخن گفتن از عدالت به مراتب از گفت‌وگو و نظریه‌پردازی درباره برابری پیچیده‌تر است.

اهمیت درک نابرابری‌ها در پروژه‌های عدالت به حدی است که بی‌تردید از شاخه‌های مهم عدالت‌پژوهی مطالعات نابرابری است. جیمز کونو اساساً برابری را بخشی از مطالعات نابرابری دانسته است (Konow, 2003: 1194). امروزه این موضوع بخش پیچیده مطالعات عدالت است. در دوره تسلط گفتمان برابری، مدافعان برابری تنها نیاز دارند که نابرابری‌ها را نادیده بگیرند و آنها را ناکافی اعلام کنند، اما نظریه‌های عدالت باید ثابت کنند چرا می‌خواهند نابرابری‌ها را نیز ببینند و مهم‌تر از آن ملاکشان برای نابرابری چیست. در منابع عدالت‌پژوهی کمتر به این مسئله توجه شده است که چرا دیدگاه‌ها درباره عدالت تا این حد با یکدیگر زاویه دارند.

اگرچه تعداد محققانی که معتقدند برابری تنها معیار عدالت نیست، بلکه صرفاً یکی از معیارهاست است (پیغامی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۸۱ و ۱۹۲) کم نیستند، در عین حال اموری مثل سلامتی در مقابل معلولیت، ثروت در مقابل فقر، انسان در مقابل جنسیت همیشه ملازم هم رخ داده‌اند و تقدم و تأخر زمانی ندارند. به همین سبب به موازات اعمال برابری در سطحی از نیازها، درک نابرابری‌ها، تعیین ملاک نابرابری و جلوگیری از ستم ضرورت دارد. شاید به همین دلیل این عدالت‌پژوهان باور دارند تساوی را نمی‌توان به‌عنوان یک اصل عمومی به کمک طلبید، بلکه می‌توان از آن هنگامی که زمینه بهترین شرایط عادلانه را بسیار دشوار کرده باشند، به‌عنوان تقریبی مناسب استفاده کرد (Konow, 2003: 1195).

افزون بر پیچیدگی‌های نظری، انتزاعی بودن مباحث عدالت هم مورد مناقشه قرار گرفته است. از این رو تعدادی از پژوهشگران غربی وجوه نوپدید عدالت مانند عدالت توزیعی در جامعه برابر، چالش آزادی و برابری در نظریه عدالت و نقاط تمایز برابری در فرصت‌ها با برابری در نتایج را کاویده‌اند (ک. Rowls, 1990; Nozick, 1979; sandel, 1982; Kirp et al., 1986).

1. primary goods

عدالت در پاره‌های نظریه‌ها به‌مثابه یک غایت انتزاعی در نظر گرفته شده که برابری وضعیتی‌های عینی است؛ وضعیت‌هایی که با معیارهای قابل اندازه‌گیری، مشهودتر و صریح‌تری سنجیده شوند. به همین روی برخی فیلسوفان مدرن لیبرال، برابری را شرط مهم تحقق عدالت دانستند (فرانکنا، ۱۳۸۳: ۱۱۴). برای درک اهمیت این گزاره باید دانست در دوره مدرن، دعوای درباره عدالت، در واقع در پاسخ به این پرسش شکل گرفتند که «آیا آزادی مقدم است یا برابری؟». بنابراین اگرچه برابری همواره یکی از ارکان عدالت بوده است (واعظی، ۱۳۸۸: ۳۰۸)، تقدم و تأخر آن نسبت به آزادی، نظریه‌های عدالت متنوعی را پیش کشیده است. برای برخی بار اخلاقی عدالت مهم بوده و معتقد بودند تقدم آزادی فردی برای رسیدن به اهداف شخصی از برابری مهم‌تر نیست. به همین سبب تعدادی از آنها به‌الگوهایی درباره رفاه اجتماعی، اقتصاد و مالکیت پرداختند که برابری را تأمین کند، اگرچه از برخی آزادی‌های اقتصادی در عرصه مالکیت خصوصی بکاهد یا آن را تعدیل کند یا اینکه نابرابری‌ها را مهندسی کند و با کمک قانون از تأثیر آنها بکاهد. جان رالز^۱ از این دسته است. برخی دیگر معتقدند لیبرالیسم بدون آزادی و فردگرایی بی‌معناست و هرگونه مهندسی اجتماعی با آزادی فردی مغایر است. بنابراین عدالت به معنای تأمین آزادی افراد برای مالکیت بر ثمره تلاش فردی‌شان است. رابرت نازیک^۲ و فردریک هایک^۳ در این دسته قرار دارند.

نظریه‌های عدالت دسته اول، الگوها بوده و راهبرد آنها برابری در نتایج است. از نظر برخی، برابری در نتایج به‌عنوان پیشرفت در نظریه برابری در فرصت‌ها محسوب می‌شود (Sandel, 1998: 69)، زیرا می‌گویند هر نظریه عدالت (به‌ویژه اگر با شایستگی و شایسته‌سالاری موافق نباشد) نیازمند این است که وضعیت‌های متفاوت براساس توانایی طبیعی را با سطحی از برابری دائماً اصلاح کند (Sandel, 1998: 69-70) و به‌نوعی خود مهندسی وضعیت را بر عهده بگیرد. نظریه‌های دسته دوم، غیرالگویی هستند و به رفتار مداخله‌ای دولت برای اصلاح سیستم‌ها معتقد نیستند.

فمینیست‌ها نیز ایده عدالت جنسیتی را مطرح کرده‌اند که در نگاه اول به‌نظر می‌رسد موضوع عدالت را در نسخه زنانه دنبال کرده‌اند. در مطالعات جنسیت، برابری در نتایج به‌مثابه یک نظریه مداخله‌گر میان فمینیست‌ها طرفداران بیشتری دارد. فمینیست‌ها همواره از دولت‌ها خواسته‌اند برنامه‌ریزی آنها باید به جنسیت حساس باشد و با اقدامات مثبت به سود زنان مانند سهمیه‌بندی، از تأثیر نابرابری آنها بکاهد. در نتیجه، عدالت جنسیتی به لحاظ نظری الگوها و دولت‌محور است و در ردیف نظریه «برابری در نتایج» رده‌بندی می‌شود. این سخن به این معناست که عدالت جنسیتی باید از طرف این دسته از نظریه‌های مهم پشتیبانی شود و

1. John Rawls
2. Robert Nozick
3. Friedrich Hayek

نظریه‌های فردگراتر که به آزادی بیش از برابری اهمیت می‌دهند و با سیاستگذاری الگوگرا و مهندسی‌شده دولت‌ها، مخالفانند، با این تحلیل فمینیستی موافق نخواهند بود.

مسئله این مقاله واکاوی معیار جنسیت به‌مثابه معیار اصلی در عدالت جنسیتی و به‌منظور درک نسبت میان آن و معیارهای مطرح در نظریه‌های مهم عدالت است. این معیارها عبارت‌اند از انصاف، نیاز و شایستگی. هریک از نظریه‌های عدالت به‌طور عمده بر محور یکی از این معیارها سامان یافته و از دیگر نظریه‌ها متمایز شده‌اند. با توجه به این مسئله، مقاله حاضر به این پرسش پاسخ خواهد داد که جنسیت به‌عنوان یک مفهوم متطور و نیز ایده عدالت جنسیتی به چه معناست و چه نسبتی با معیارهای مطرح در نظریه‌های عدالت دارد؟ فرضیه مقاله درباره این مسئله عبارت است از اینکه عدالت پژوهی فمینیستی به نظریه‌های اصلی عدالت کم‌اعتناست، چنانکه در این نظریه‌ها نیز به جنسیت توجه چندانی نشده است. جنسیت در اندیشه فمینیستی مفهومی پویا و متطور است و عدالت جنسیتی بر محور تحول معناشناختی مفهوم gender همواره رو به تغییر است. اگرچه فمینیست‌ها کوشیده‌اند که ربط خود را با نظریه‌های عدالت به‌گونه‌ای حفظ کنند، آنها در اصل تنها به برابری متعهدند. به همین دلیل، عدالت جنسیتی در واقع قرائتی زنانه از نظریه برابری در نتایج است و به‌عنوان یک استراتژی در مرحله گذار به برابری جنسیتی مورد توجه قرار گرفته است.

تعیین تکلیف حیطة برابری یا نابرابری در نظریه‌های عدالت با بحث در خصوص معیار آن، مشخص شده است و چنانکه گذشت، فمینیست‌ها نیز معیار جدیدی اضافه کرده و موضوع عدالت جنسیتی را پیش کشیده‌اند. بنابراین هدف از این مقاله این است که با واکاوی دقیق مفهوم جنسیت، بدانیم نسبت میان معیارها در نظریه‌های مهم عدالت با جنسیت چیست. این بحث از همین منظر نوآمد است، زیرا عدالت جنسیتی در کشورهای دیگر به‌دلیل تسلط و اقتدار فکر فمینیستی مورد مناقشه قرار نگرفته و به‌عنوان یک راهبرد مبنای سیاست‌ها، قوانین و برنامه‌ها قرار می‌گیرد. شرافت واژه عدالت و تقابل آن با ظلم و تبعیض آن را غیرقابل گفت‌وگو کرده است، درحالی‌که عدالت جنسیتی مفهوم پیچیده و تفسیرپذیر و نیازمند دقت بیشتر است. عدالت جنسیتی الحاقیه‌ای به نظریه‌های عدالت نیست و در دیسپلین آنها قرار ندارد. بنابراین بازشناسی آن ضروری است. از سوی دیگر، این مفهوم در ایران نیز دچار بدفهمی است (علاسوند، ۱۳۹۷).

روش این پژوهش گردآوری داده‌ها و سپس تحلیل محتوای آنهاست. شناخت مفاهیم مدنظر، فراتر از بازشناسی لغوی و نیازمند تحلیل دقیق در نظریه‌های مبداء است. با آنکه تنوع نظریه‌ها درباره عدالت نشان می‌دهد راه صحیح‌تر برای عدالت پژوهی، قرائت هر نظریه و درک نقاط اصلی در اندیشه تک‌تک متفکران عدالت است، این مقاله تنها درصدد ارائه تبیینی دقیق از جنسیت به‌عنوان معیاری نوپدید و فمینیستی در مباحث عدالت و کوشش برای

نشان دادن تصویری از نسبت میان این معیار و سایر معیارها در نظریه‌های مهم عدالت است تا ایده عدالت جنسیتی به‌طور روشن توضیح داده شود. برای این منظور مقاله براساس معیارها تنظیم شده است و نه متفکران یا نظریه‌ها. به عبارت دیگر، به جای اشاره به نظریه مارکسیسم درباره عدالت، به معیار موردنظر آنها یعنی نیاز و به جای اشاره به رابرت نازیک و نظریه برابری در فرصت‌ها، معیار شایستگی به عنوان تیتراژ انتخاب شده است. با این شکل از سازماندهی می‌توان معیارها را با یکدیگر مقایسه کرد و جایگاه معیار جنسیت و میزان پشتیبانی نظریه‌های عدالت از عدالت جنسیتی را شناخت. بر این اساس ابتدا به سه معیار در نظریه‌ها اشاره شده و میان آنها و معیار جنسیت نسبت‌سنجی شده و سپس به‌طور مبسوط به معیار جنسیت و تبیین عدالت جنسیتی خواهیم پرداخت تا معلوم شود عدالت جنسیتی در چه نسبتی با نظریه‌های عدالت قرار خواهد گرفت. بنابراین معیارهای موردنظر که مقاله بر محور آنها سازمان می‌یابد عبارت‌اند از انصاف، شایستگی، نیاز و جنسیت.

انصاف^۱

انصاف گاهی معادل عدالت^۲ به کار می‌رود و واژه‌های انصاف، عدالت و قانون طبیعی^۳ تمایل به ادغام داشته (Malanczuk, 2002: 55) و رژیم‌های قانونی در طول تاریخ از همه این مفاهیم بهره گرفته‌اند. ارتباط میان قانون و انصاف در قوانین کهن یافت شده است، زیرا جوامع اولیه تلاش می‌کردند تقدس و قانون را در ارتباط با اخلاق تفسیر کنند (chattopadhyay, 1975: 381) که واژه انصاف برای این منظور به کار گرفته می‌شد. منتسکیو اخلاق و عدالت را پشتیبان خرد انسانی می‌دانست که اگر رخ دهد، قانون به انصاف و تناسب نزدیک می‌شود (chattopadhyay, 1975: 381). در طول سده‌های شانزدهم و هفدهم قانون طبیعی منبع اصلی قانون بین‌المللی بود، در سده‌های نوزدهم و بیستم قاضیان مجاز بودند تا عدالت و انصاف را به عنوان قانون بین‌المللی درخواست کنند. گفتنی است این تعبیر پیش از ۱۹۲۰ رایج‌تر بود. از نظر برخی قانون‌پژوهان، اگرچه تعریف روشنی از انصاف وجود ندارد، ارجاع به انصاف و ذکر آن در قوانین چه به‌طور ضمنی و چه صریح، نشان می‌دهد توافقی وجود دارد مبنی بر اینکه انصاف دارای بار اخلاقی است و قانونگذاران یا قاضیان با کمک آن، ارزش‌های اخلاقی را به مراتب قانونی وارد کرده‌اند. برای مثال گفته‌اند در مفهوم انصاف، لطافت و مسئولیت‌پذیری وجود دارد (chattopadhyay, 1975: 382). برخی معتقدند اصولی مانند ملاحظات اخلاقی، وجدان خوب و حسن نیت با کمک واژه انصاف به قوانین بین‌الملل مانند قانون انگلیس، فرانسه،

1. equity
2. justice
3. natural law

آلمان و سوئیس راه پیدا کرده و سپس معنایی از انصاف در دادگاه‌ها، داوری و سیاست‌های مربوط به عدالت گنجانده شده است (chattopadhyay, 1975: 382). کونو می‌نویسد شواهد نیمه‌میدانی زیادی نشان می‌دهد انصاف اغلب به‌عنوان انگیزه پشت صحنه بیشتر رفتارهای مشاهده‌شده در جهان واقعیت دیده می‌شود و اغلب از طریق انگیزه‌های دیگر، متعادل یا تقویت می‌شود، مانند نفع شخصی، روح جمعی، دوستی و نوع دوستی متقابل (Konow, 2003: 1191)، بدان معنا که انصاف بیشتر امری اخلاقی است.

انصاف به معنای برابری یا نابرابری و یا مرادف عدالت نیست، اما یکی از معیارهای عدالت یا منشأ طرح‌های اجتماعی مکمل در برخی شرایط است. بررسی متون مرتبط با قانونگذاری و دادرسی نشان می‌دهد همواره بسته‌ای از قواعد و اصول برای تحقق عدالت لازم بوده و جمود بر مفهوم برابری یا تقلیل عدالت به برابری حاوی توتالیتته‌ای مدرن است. برابری در هر شرایطی، به‌عنوان یک نظریه، در مقابل شرایط و متغیرهای متعدد انعطاف ندارد و همواره نیازمند تغییر راهبرد یا همان طرح‌های مکمل اجتماعی است. از همین رو محققان، قانونگذاران و قاضیان به انصاف به‌عنوان یک مکمل که می‌تواند در مواردی شکاف‌های قانونی را پر کند، باور دارند. این سخن ضرورت چندمعیاره بودن عدالت را ثابت می‌کند که انصاف می‌تواند یکی از آنها باشد. مطالعات تجربی نیز مؤید اصل رفتار برابر در شرایط برابر و رفتار نابرابر در شرایط نابرابر است (پیغامی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۶۲) که خود به معنای ضرورت این تنوع است. از سوی دیگر، با آنکه اخلاقی بودن انصاف این امکان را برای آن فراهم کرده که مکمل قانون است و قاضی یا داور از آن برای تفسیر یا پر کردن شکاف در قانون استفاده کند، اما بدان حد نیست که با انصاف دیگر قوانین نادیده گرفته شود. به همین سبب با آنکه از یک تاریخی به بعد دادگاه‌ها در کنار اجرای قانون، انصاف را مجاز اعلام کردند، برای مثال در آلمان از ۱۸۹۶ اجازه تفسیر قانون برای رسیدن به انصاف داده شد و در سوئیس ۱۹۱۲ این اتفاق رخ داد (Tella, 2008: 73-77) و در آمریکا اواخر سده نوزدهم دادگاه‌های عالی عدالت انصاف را اعمال کردند (Oleck. 1951: 41-42)، گفته شده امروزه نقش آن به‌عنوان منبع قانون بین‌المللی نسبت به گذشته تضعیف شده است (Malanczuk, 2002: 55). در قوانین ملی کشورها نیز انصاف منبع حقوق به‌حساب نمی‌آید و تنها نقش تعدیل‌کننده در قضاوت را بر عهده دارد. برای مثال در قوانین ملی آمریکا، وقتی موضوعی حقوقی مورد تصمیم‌گیری قرار می‌گیرد، قاضی و مشاوران همواره خواهان توجه به انصاف و عدالت هستند، اما این امر منجر نمی‌شود که انصاف منبعی برای حقوق ملی تلقی شود (Malanczuk, 2002: 55). با وجود این برخی تصریح کرده‌اند انصاف می‌تواند عامل مهمی در روند تصمیم‌گیری تلقی شده (Brownlie, 2008: 25) و در گستره قضایی به‌منظور خلق ضمانت‌های اجراهای مبتکرانه به‌کار رود (Fletcher, 2005: 353-356). از این‌رو محققان معتقدند یکی از مسائل و مشکلات انصاف این است که اغلب به سیستم اخلاقی ارجاع می‌شود

(Malanczuk, 2002: 56). قوت جنبه اخلاقی در انصاف خواه ناخواه به کسدار شدن آن به مثابه یک مفهوم انجامیده است که خود پیامدهایی دارد. برای مثال انصاف برای یک جامعه ملی در یک تمامیت ارضی براساس ارزش‌های ملی آن جامعه می‌تواند مفید و راهگشا باشد، درحالی‌که در عرصه بین‌الملل که قوانین به فلسفه‌های متضادی ارجاع می‌شود، ارجاع به انصاف سبب پیچیدگی‌ها و درگیری‌های مستقیم خواهد شد (Malanczuk, 2002: 55)، زیرا هر جامعه‌ای با توجه به ارزش‌های خودش برداشت متفاوتی از این امر اخلاقی خواهد داشت و توافق بر اینکه چه رفتار یا قضاوتی منصفانه است، مشکل خواهد بود.

به همین دلیل معنای انصاف نباید بیش از حد گسترش یابد و باید در قرار دادن اصول در معنای آن دقت شود. مثل اینکه اگر کسی بخواهد اصل برابری را در مضمون انصاف بگنجاند، ایده چالش‌برانگیزی مطرح ساخته است، چون انصاف الزاماً برابری نیست (chattopadhyay, 1975: 384) و گاهی حفظ برابری مغایر با انصاف و بار اخلاقی آن به نظر می‌رسد. چنانکه رعایت انصاف در موردی ممکن است به خلق نابرابری لازم بینجامد، زیرا برابری همواره باید میان امور همسطح سنجیده شود (chattopadhyay, 1975: 384) و کار انصاف تعدیل همین امر در مواردی است که اجرای برابری درباره آنها کوبنده به نظر می‌رسد. همچنین اگر انصاف بخواهد در سطح ملی کارساز باشد، نباید معیارها و ارزش‌های آن محلی باشند.

این واژه در متون فمینیستی و اسناد بین‌الملل درباره زنان با جنسیت به کار رفته است، معنای متفاوتی داشته و به جای بار اخلاقی بار حقوقی و قانونگذارانه دارد. از نظر برخی فمینیست‌ها برابری جنسیتی هدف و عدالت جنسیتی با تعبیر gender equity ابزاری برای رسیدن به برابری جنسیتی است و تفاوت کمی میان آنها وجود دارد (Roy, 2017). آن تفاوت این است که equity = عدالت مردان و زنان را عین هم نمی‌داند و تحقق آن گاهی وابسته به تعامل برابر با مردان و زنان و گاهی تعامل متفاوت است، بدون آنکه حقوق، مزایا یا تعهدات آنها متفاوت باشد. از نظر این نویسندگان به سبب عدالت جنسیتی راهی برای رسیدن به برابری جنسیتی است که موجب می‌شود به جای اصلاح زنان برای ورود به فرصت‌های برابر، سیستم اصلاح شود. دیدگاه کتیکا روی در اسناد بین‌المللی سازمان ملل متحد منعکس شده است (UNESDOC: United Nations Educational, Scientific and Cultural Organization).

دلیل اصلاح سیستم به وسیله عدالت جنسیتی به جای برابری جنسیتی این است که تحقق عدالت جنسیتی مبتنی بر اراده دولت‌هاست. آنچه در این میان درکش درباره انصاف یا همان عدالت جنسیتی مشکل به نظر می‌رسد، توجه به تفاوت‌ها در عین تأکید بر حقوق، مزایا و تعهدات مساوی است. طرفداران عدالت جنسیتی که با انصاف از آن تعبیر می‌کنند، به اقدامات و تبعیض مثبت به سود زنان به عنوان راهکار موقت و پرشتاب‌تر معتقدند که در ادامه با تفصیل بیشتری درباره آن سخن خواهیم گفت. تفاوت این دو مفهوم در جای دیگری بهتر بیان شده

است. برابری جنسیتی به معنای برابر کردن مردان و زنان در نقطه شروع حرکت و نادیده رفتن تفاوت‌های دو جنس در توانایی‌ها، علایق و تجارب است و عدالت جنسیتی به معنای برابر کردن گستره وسیعی از فرصت‌ها و مزایا در پایان خط است.^۱

در موارد زیادی equity با justice و fairness یکی دانسته شده است و مراد از آن تقسیم عادلانه مزایا و مسئولیت‌ها میان مردان و زنان است.^۲ در عین حال کسانی که به نابرابری حساسیت ویژه دارند، در استفاده از equity به جای equality نگران‌اند و آن را موهوم می‌دانند، زیرا معتقدند این واژه با تفاوت و نقش‌های نابرابر قرابت دارد و ممکن است موجب بدفهمی و ترغیب کلیشه‌های جنسیتی شود. بنابراین در استفاده از این واژه باید احتیاط کرد و یادآور شد که گوینده به دنبال تبعیض یا نابرابری نیست.^۳

شایستگی^۴

شایستگی همان استحقاق است. استحقاق در ادبیات عدالت‌پژوهی غربی اگرچه به استعداد‌های ذاتی هم توجه دارد، اغلب پسینی و بر پایه اکتساب و تلاش است. استحقاق مبنای یک نظریه متمایز است که در آن معیار توزیع مزایای اجتماعی، شایستگی براساس به‌کارگیری استعداد‌های پیشینی و تلاش بیشتر با استفاده از امکانات پسینی است. در حوزه عدالت اجتماعی و اقتصادی مفاد این نظریه براساس این اصول تبیین می‌شود: دارایی‌ها به کسانی تعلق دارند که یا آنها را به صورت اولیه تصاحب کرده‌اند، یا آنها را به دست خویش ساخته یا به طریق منصفانه‌ای به آنها منتقل شده است (Nozick, 2007: 47). هایک به این مسئله تصریح دارد که منظور از شایستگی، امر اخلاقی نیست، بلکه شایستگی براساس ارزش کار و تلاش انجام گرفته است (Nozick, 2007: 54).

درباره اهمیت ویژگی‌های طبیعی و ذاتی در تحلیل نظری درباره عدالت، اختلاف‌نظرهایی هم وجود دارد و در واقع برخی عدالت‌پژوهان دقت‌نظرهایی در این باره به خرج داده و توجه به تفاوت‌های تکوینی را در تحلیل خود وارد کرده‌اند. این افراد درباره عدالت نظریات متفاوت و گاه کاملاً مغایری دارند، اما دیدگاه‌های آنها در خصوص ویژگی‌های طبیعی شایان ملاحظه است. برای مثال، رالز با رویکردی بدبینانه با شایستگی فردی و مفهوم سنتی از آن موافق نبود، آن را

1. <https://www.caaws.ca/gender-equity-101/what-is-gender-equity>

2. <https://eige.europa.eu/thesaurus/terms/1175>

3. Desprez-Bouanchaud, A., Doolaege, J., and Ruprecht, L. (1999). Guidelines on Gender-Neutral Language, Paris, Unesco. Available at: <http://unesdoc.unesco.org/images/0011/001149/114950mo.pdf>; (2) CEDAW Committee (2010). General Recommendation No 28 on the core obligations of States parties under Article 2 of the Convention on the Elimination of All Forms of Discrimination against Women

4. Desert

همان قدر ناموجه می‌داند که مصادرهٔ دلخواهانه مزایا را. از نظر وی هیچ‌کس شایستهٔ (به معنای اخلاقی) جایگاه خود در نسبت با مزایا و ویژگی‌های طبیعی یا (حتی) جایگاه اولیهٔ خود در جامعه نیست (Sandel, 1998: 71). رالز حتی زمانی که دربارهٔ شایستگی براساس تلاش و مزایای حاصل از آن سخن می‌گوید، آن را هم خالص ندانسته و به نقش مزایای اجتماعی و طبیعی در آنها هم اشاره می‌کند (Sandel, 1998: 71). به عبارت دیگر، از نظر وی تلاش هر فرد مرهون ضریب استعداد و موقعیتی است که فرد در آن به دنیا آمده و رشد کرده است. رالز می‌نویسد اتفاقاً یکی از ابعاد مسئله‌بودگی برابری همین است که یک انسان با کاراکتر قدرتمند موفق می‌شود توانایی خود را به کار بندد و پله‌های ترقی را زودتر و بهتر طی کند. همین کاراکتر وی به وضعیت اجتماعی و شانس خانوادگی او نیز بستگی دارد. در واقع با توجه به اینکه مبادی حرکت افراد در جامعه و برخورداری از مواهب هیچ‌گاه برابر نیست و از نقطهٔ شروع، کسانی از طریق مشروع یا نامشروع مستعد، سالم، مالک اموال، باسواد ... هستند، فرایندی که آغاز می‌شود نابرابر است، پس باید با عدالت توزیعی نتایج را عادلانه کرد که بی‌تردید با برابری متفاوت است. این مطلب توضیح یکی از اصول مهم نظریهٔ عدالت رالز یعنی اصل تفاوت است (Rawls, 1971: 72-74). وی در این اصل خواهان آن است که اگر یک ویژگی ژنتیکی یا وضعیت طبیعی به محرومیت منجر شده باشد، باید تا حدی از طریق عدالت جبران شود و نظریهٔ عدالت وی در واقع مبتنی بر این اصل است. سندل به‌عنوان یکی از شارحان رالز خود نیز معتقد است استحقاق فردی را نمی‌توان به‌طور کامل انکار کرد (Sandel, 1998: 71). این مقدار از تفاوت گریزناپذیر است.

نازیک در نقطهٔ مقابل، معتقد است تفاوت در قابلیت‌های طبیعی افراد، از خاستگاه‌های اصلی تفاوت در توزیع دارایی‌هاست و بر این اساس بر نابرابری برخاسته از اختلاف در قوا و استعداد‌های طبیعی به‌نحو اکید صحه می‌گذارد (واعظی، ۱۳۸۸: ۳۴۶). همچنان‌که در جامعهٔ آزاد افراد براساس معیارهای متنوع‌تری از استحقاق و قابلیت‌های طبیعی مانند نیاز، تلاش، دریافت اعانه، دریافت هدیه، دریافت نفقه از همسر و طرق بسیار بیشتر به مزایا و مواهبی دست می‌یابند (Nozick, 2007: 53).

مک اینتایر اگرچه در چارچوب کاملاً متفاوتی از نازیک دربارهٔ عدالت می‌اندیشد، شایستگی در تعریف وی از عدالت معیار اصلی است، زیرا در نظریهٔ وی فعالیت‌های افراد بسیار مهم‌اند. فعالیت (پراکتیس) یعنی هر نوع کنش انسانی مبتنی بر همکاری که به لحاظ اجتماعی تثبیت شده و انسجام و پیچیدگی داشته باشد. چنین نگرشی به فعالیت، فردگرایانه نیست، زیرا بنابر فردگرایی، شایستگی آ و فضیلت نقش تعیین‌کننده‌ای در تفسیر از عدالت، اندیشه و عمل

اخلاقی ندارند و حقوق فردی و فایده^۱ مهم‌اند (Macintyer, 1981: 250). از نظر وی عنصر مشترک جلوه‌های مختلف عدالت در انواع فعالیت‌ها، مقوله شایستگی است و عدالت حالت و وضعیتی است که هر کسی به آنچه شایسته آن است، برسد یا هیچ‌کسی به آن گونه که شایسته وی نیست و ناسازگار با شایستگی او نیست، رفتار نشود (Macintyer, 1988: 39). در رویکرد مکتب‌تایر شایستگی و اثبات آن امری پسینی و مبتنی بر کار و تلاش است.

جمع‌بندی نظریات مذکور نشان می‌دهد هیچ نظریه عدالتی نمی‌تواند به‌طور کامل شایستگی‌ها و استحقاق‌های فردی را نادیده بگیرد، زیرا خود نوعی بی‌عدالتی در پی دارد و همواره باید این افراد را به سبب اینکه در آن موقعیت قرار گرفته‌اند، برای مثال به سبب تولد در یک خانواده تحصیل کرده یا مرفه مجازات کرد. ویژگی‌های ژنتیکی اعم از توانایی‌ها و ناتوانی‌ها، جنس بیولوژیکی، سطوح استعدادی تکوینی و تولد یک فرد در یک خانواده یا طبقه اجتماعی خارج از اراده فرد و جامعه شکل می‌گیرند.

با وجود دیدگاه‌های مذکور درباره استحقاق و ویژگی‌های ذاتی و استعدادها طبیعی، این نظریات و معیار مطرح در آنها یعنی استحقاق و شایستگی نه تنها به جنسیت حساس نیست، بلکه به طرز واضحی با نظریه فمینیستی «برابری در نتایج» مغایر بوده و تنها به لوازم برابری در فرصت‌ها پایبند است. از جمله اینکه هایدک تصریح می‌کند هرگونه الگوگرایی درباره نظریه‌های عدالت اجتماعی نادرست است، خواه برابری خواه باشد یا نابرابری خواه (Hayke, 2011: 122 & 202). و برابری در نتایج، از جمله نظریه‌های مهندسی عدالت بوده و با معیار استحقاق بیگانه است. از منظر مطالعات جنسیت، دیدگاه رالز و اصل تفاوت او درباره همه تفاوت‌های تکوینی مانند جنسیت، غنی نیست و برای مثال نظریه او تا حدی کورجنس است. سندل نیز که با صراحت بیشتری از ویژگی‌های تکوینی و طبیعی سخن می‌گوید و تأکید می‌کند نظریه‌های استحقاق کمتر به صراحت درباره آنها سخن گفته‌اند، چیزی درباره جنس بیولوژیکی و مختصات طبیعی در زن و مرد نمی‌گوید که مایه شگفتی است. وی می‌نویسد مزایای ژنتیکی، ذاتی فرد بوده و نسبت به ویژگی‌های اجتماعی دارای ساختار عمیق تری در هویت فرد هستند. همچنین ویژگی‌های ذاتی قابل چشم‌پوشی نبوده، زاییده شرایط فرهنگی و اجتماعی نیستند (برخلاف ارزش‌ها و اعتقادات) و بدون آنها من آن شخص به‌خصوص که هستم نیستم. از نظر او ویژگی‌های ذاتی و فیزیکی متأثر از امور فرهنگی و اجتماعی نیستند (Sandel, 1998: 74). دلیل این امر یا فقدان حساسیت نظری وی درباره جنسیت است یا تفاوت‌های طبیعی میان مردان و زنان را چندان حائز اهمیت ندانسته است.

در تحلیل‌های نظری عدالت مهم‌ترین واژه‌های فمینیستی مانند جنسیت، کلیشه‌های

جنسیتی، عدالت جنسیتی، برابری جنسیتی، پدرسالاری و مردسالاری یا اصلاً ذکر نشده‌اند یا بسامد نبوده یا اصولاً حاوی رویکرد سیاسی فمینیستی نیستند. گفتنی است رالز با آنکه بحث شایان توجهی درباره جنسیت ندارد، تصریح می‌کند در وضعیت اولیه جنس و طبقه هر دو باید نادیده گرفته شوند. در نتیجه نظریه رالز به‌طور ضمنی خواهان تبعیض مثبت به سود زنان به‌عنوان افراد محروم در تقسیمات اجتماعی است.

با وجود آنچه ذکر شد، همواره جای این سؤال باقی است که آیا نابرابری‌ها درباره گروه‌ها از جمله زنان در مقایسه با مردان بیشتر ناشی از ژنتیک و طبیعت هستند یا اجتماع؟ معلوم است که حتی اگر نقطه شروع افراد برای پیشرفت و کسب مزایای اجتماعی برابر باشد، باز هم ویژگی‌های ژنتیکی و طبیعی در ادامه راه تفاوت ایجاد می‌کنند. یکی از همین امور درباره زنان ویژگی‌های آنان مانند سیکل ماهانه، بارداری، ساعت بیولوژیک و ... هستند. انتقال به زن‌بودگی به‌عنوان فرایند زیستی رشد و تغییرات جسمانی دیده می‌شود. این انتقال خودبه‌خود و اجتناب‌ناپذیر (بامستیر، ۱۳۹۵: ۲۷۲) و دارای لوازم زیستی است. به همین دلیل شواهدی مبنی بر دخالت آن فرایند در انتخاب‌های زنان وجود دارد که در آمار برابری و نابرابری تأثیر می‌گذارد. تعداد کثیری از زنان فارغ‌التحصیل کالج کورنل (از بهترین کالج‌های آمریکا) گفته‌اند می‌خواهند با یک بچه در خانه بمانند یا حداکثر کاری پاره‌وقت داشته باشند. در سال ۲۰۰۴ که در مجله تایم پوشش داده شده بود، آمده است ۲۲ درصد زنان فارغ‌التحصیل و دارنده مدارک حرفه‌ای در حال حاضر با فرزندانشان در خانه می‌مانند و کلاً هیچ کار بیرونی ندارند، از هر سه زنی که مدرک MBA دارند، در مقایسه با یک نفر از هر بیست مردی که دارنده همین مدرک هستند، به کار کمتری از کار تمام وقت مشغول هستند. در سال ۲۰۰۱ نظرسنجی از فارغ‌التحصیلان کسب‌وکار هاروارد نشان داد یک‌سوم زنان فارغ‌التحصیل اصلاً به کاری مشغول نبودند و یک‌سوم به کار پاره‌وقت اشتغال داشتند. فارغ‌التحصیلان این مدارس و دانشکده‌ها نمونه بوده و همان چیزی هستند که برای کار به‌دنبال آنها هستند، بنابراین محتمل‌تر آن است که زنان نخواستند باشند زندگیشان بر محور شغلی با قدرت و پرزحمت باشد (بامستیر، ۱۳۹۵: ۲۹۴).

مطلبی دیگری که ذکر آن از همین منظر مهم به‌نظر می‌رسد، این است که نقطه امتیاز نظریه‌های عدالت رفع خلأهای نظری و پیامدهای عملی آنان است. به همین دلیل کسانی که از معیار شایستگی برای اجرای عدالت دفاع می‌کنند، راه‌حلهایی برای جلوگیری از تبعات منفی پیشنهاد کرده‌اند، مثل اینکه لازم است میان شایستگی و توقعات قانونی فرق گذاشته شود. هر کسی درباره توانایی فردی و دارایی شخصی‌اش از استعدادها تا امکانات، مایل به پیشرفت است و جامعه هم نوعاً به این رشد کمک می‌کند، اما تأکید بر این نکته لازم است که این ادعا از طرف اشخاصی که دارای شایستگی بوده یا واجد ویژگی‌هایی هستند که آنها را در موقعیت پیشرفت قرار می‌دهد، باید در مقابل نهادهایی که توقعات قانونی افراد را کشف و اثبات

می‌کنند، فروتن باشند (Sandel, 1998: 71). این جمله بدان معناست که صرف ادعا در این باره کافی نیست و شایستگی در موارد غیرصریح باید کشف و اثبات شود و در مواردی هم حدود شایستگی تعیین شود. برای مثال جنس بیولوژیکی نیاز به اثبات ندارد، اما حدود شایستگی و توزیع مزایا و محدودیت‌ها براساس آن در مواردی، نیازمند نظریه و در مواردی مانند توانایی انجام یک فعالیت اجتماعی یا حمایت خاص، نیازمند بررسی و راستی‌آزمایی است. این دیدگاه نیز با رویکرد فمینیستی مغایرت دارد، زیرا پایه عدالت جنسیتی به مثابه یک راهبرد قدرتمند این است که دولت‌ها بدون گفت‌وگو، چه رسد به راستی‌آزمایی، باید برای زنان تنها به سبب زن بودن و به هدف نفی کلیشه‌های جنسیتی به برابری در نتایج گردن نهند. بنابراین می‌توان گفت عدالت جنسیتی یا همان برابری در نتایج اصولاً به معیار شایستگی بی‌اعتناست.

در پایان این قسمت شایان ذکر است استحقاق و شایستگی در بخشی از نظریه‌ها، اخص از معنای استحقاق در ادبیات دینی است و این دو با هم مرادف نیستند. برخی معتقدند تعریف عدالت یعنی اعطای کل ذی‌حق حقه در ذیل این نظریه دسته‌بندی می‌شود (پیغامی و همکاران، ۱۳۹۵: ۳۵۷). اما به نظر می‌رسد اگر نظریه مزبور تنها معطوف به نقش کارایی و تلاش فرد یعنی استحقاق پسینی باشد، این سخن درست نخواهد بود، زیرا نظریه اعطا، شامل حق بر مبنای تفاوت‌های تکوینی هم می‌شود که ممکن است الزاماً و ظاهراً به نفع فرد کمتر مستعد یا جنس زن و ... نباشد. توزیع حق و تکلیف شرعی منطبق متفاوتی دارد و از منطبق عدالت توزیعی همواره تبعیت نمی‌کند. در تفکر غربی قاعده اعطای کل ذی‌حق حقه فقط با علت فاعلی فهم می‌شود و وابسته به اقدام فرد است، اما در تفکر اسلامی حقوق اولیه و بخشی از حقوق ثانویه نیز بر مبنای این قاعده فهم می‌شوند (پیغامی و همکاران، ۱۳۹۵: ۳۵۷) و اگر معتقد باشیم حقوق اولیه بر مبنای طبیعت و توانایی‌های تکوینی توسط خداوند توزیع شده‌اند، دیگر درباره آنها نمی‌توان گفت‌وگو کرد. این در حالی است که برخی عدالت پژوهان غربی معتقدند اگر بپذیریم که تفاوت‌های ژنتیکی و طبیعی به هر حال وجود داشته و اثرگذارند، باز هم این حق برای جامعه وجود دارد که معین کند کدام تفاوت‌ها باید به عنوان اصل و پایه برای توزیع سهام متفاوت قرار گیرد و از کنار کدام یک باید عبور کرد (Sandel, 1998: 75). بنابراین باید دانست تطبیق مبنای «اعطای کل ذی‌حق حقه» از یک سو و نظریه استحقاق از سوی دیگر، بر امتیازهای شرعی و حقوق متقابل صحیح است یا خیر. عدم توافق در این موارد بخشی از سوء تفاهم‌های معناشناختی و گزاره‌شناختی است.

نیاز^۱

اگرچه تأکید بر نیاز به عنوان معیار عدالت از سوی مارکسیست‌ها شناخته شده‌تر است، رویکردهای دیگری نیز از آن به عنوان همه یا بخشی از معیار موردنظر خود از آن نام برده‌اند. جیمز کونو از نظریه پردازان عدالت است که تلاش کرده در مطالعات عدالت نوآوری متفاوتی انجام دهد و برای عدالت یک نظریه تلفیقی سامان دهد (Konow, 2003). وی در تبیین مقوله «برابری و نیاز»، به طور مبسوط به معیار نیاز پرداخته است. مساوات‌گرایی، مارکسیسم و قراردادگرایی رالز را زیرمجموعه این مقوله دانسته و معتقد است نیاز برای این رویکردها از هر معیار دیگری مهم‌تر است. اگرچه میان اهمیت و سطح‌بندی نیاز به عنوان معیار برابری یا عدالت در این نظریه‌ها تفاوت وجود دارد، همه آنها به برابری در نیازهای اولیه برای تحقق عدالت معتقدند (Konow, 2003: 1189- 1190). اگر تنها ملاک برای برابری یا عدالت، نیاز باشد، دو چالش مهم، یکی موضوعی و یکی محمولی وجود دارد. چالش موضوعی این است که چه معیاری برای تشخیص مصداق نیاز و ترجیح وجود دارد و چالش محمولی این است که اگر نیاز تنها ملاک عدالت باشد، آیا مردم همواره احساس عدالت خواهند کرد؟ کونو خود معتقد است مردم در جایی می‌توانند برابری را قبول کنند که نسبت به برابرها برابر رفتار شود و نه بیشتر (Konow, 2003: 1195). آنگاه طبیعی است که مردم همواره و در همه سطوح، مانند هم و در همه نیازها برابر نباشند. گاهی نیز مردم واقعاً در نیازهایی مانند نیازهای طبیعی نابرابرند، اما گمان می‌کنند که برابرند و ماهیت نیاز یکدیگر را درک نمی‌کنند. در نتیجه احساس می‌کنند باید با آنها برابر رفتار شود و از همه مزایا به صورت برابر برخوردار شوند. هر دو چالش هم در سطح ادراک و هم در سطح واقعیت، معیار نیاز را دچار چالش می‌کند که اگر نیاز تنها یک معیار در کنار سایر معیارها باشد، دست‌کم چالش محمولی حل خواهد شد.

اگرچه فمینیست‌های مارکسیست پذیرفته‌اند که مسئله زنان تنها اختلاف طبقاتی نیست، همواره برای مبارزه طبقاتی اولویت قائل می‌شوند. از این رو آرمان فمینیستی آنان نیز مبارزه با سرمایه‌داری، از میان بردن اختلاف طبقاتی و تغییر الگوی اقتصادی بر همان پایه مارکسیستی یعنی کار به اندازه توان و سود به اندازه نیاز است. البته در کنار این تحلیل معتقدند که نفی خانواده به منزله نقطه آغاز ستم، می‌تواند به رفع ستم علیه زنان کمک شایانی کند (لنگرمن، ۱۳۷۴: ۴۸۳-۴۷۹).

از نظر دیگر فمینیست‌ها، این نظریه بیش از حد انتزاعی است؛ به تجربه‌های عینی زنان اعتنایی ندارد و از توضیح درباره انواع ستم به زنان، مثل ستمی که در خود طبقه کارگر، شوهران به همسرانشان روا می‌دارند یا ستمی که بر اقلیت‌ها یا زنان رنگین پوست می‌رود، غفلت کرده است (جگر، ۱۳۷۸: ۲۲-۲۳). به دنبال این نکته معیار نیاز به تنهایی نمی‌تواند همه

مشکلات زنان در طبقات و شرایط متفاوت فردی و اجتماعی را حل کند، زیرا منشأ همه مسائل صرفاً به کار و مناسبات تولید بر نمی‌گردد.

جنسیت^۱

در سده بیستم، پس از لیبرالیست‌های کلاسیک، فمینیست‌ها کوشیدند در اسناد بین‌المللی، با تمرکز بر واژه تبعیض^۲، برابری و عدالت را دو معنای مترادف بشناسانند. اسناد زنانه متعددی این تغییر را نشان می‌دهند؛ برای مثال، کنوانسیون محو تبعیض، در ماده اول تفاوت‌ها بر مبنای نقش زن در تأهل را تبعیض دانسته، نقش‌های والدینی را کلیشه شمرده، در همه مواد از برابری، به‌عنوان مفهومی مقابل همین معنا از تبعیض، دفاع کرده و جایی برای دفاع از تفاوت بر مبنای عدالت باقی نگذاشته است (کنوانسیون رفع همه اشکال تبعیض علیه زنان، مواد ۱ و ۵). این سند رعایت حقوق بارداری و شیردهی زنان در اشتغال را تبعیض مثبت خوانده است (کنوانسیون رفع همه اشکال تبعیض علیه زنان، مان، ماده ۱۱).

کوشش فمینیستی فقط بر مصطلح‌سازی برای عدالت متوقف نماند، بلکه با تفکیک واژه sex به معنای جنس از gender به معنای جنسیت، اولین گام نظری را برای اتخاذ راهبردهای برابری طلبانه برداشت. در اصل این رویکرد به‌منظور تحلیل فمینیستی خود از عدالت و برابری، معیار دیگری به حوزه عدالت پژوهی اضافه کرد. نویسندگان فمینیست تلاش بسیاری کردند که gender را به‌مثابه یک برساخت در تحلیل‌های خود از زنانگی و مردانگی مطرح کنند و از اهمیت هژمونیک تفاوت‌های مردان و زنان به سود برابری بکاهند. در تحقیقات متعدد فمینیستی، جنسیت یک امر فرهنگی و به معنای طبقه‌بندی جنسیتی است و جبرگرایی بیولوژیکی درباره تفاوت‌ها بی‌معناست (Delphy, 2003: 59). بیولوژی جنس شاید ظرف تحقق تفاوت‌های جنسیتی، از جمله تقسیم کار اولیه بر مبنای تولید مثل باشد، اما از نظر دلفی، این تفاوت‌ها فرهنگی، اجتماعی و کاملاً تحول‌پذیرند (Delphy, 2003: 60). از نظر برخی فمینیست‌ها، gender بُعد هنجاری مفهوم انسانی جنس (به‌عنوان امر بیولوژیکی و فیزیکی) است که به یک ساخت اجتماعی گسترده بی‌قواره یا شکل‌یافته به‌صورت دلخواه توسعه یافته است. این مسئله به‌حدی در ایجاد تغییرات فرهنگی و اجتماعی مؤثر بوده که جایگزینی gender به جای sex مقوله‌ای اساسی و مهم‌ترین تحول روشنفکری قلمداد شده است (Hird, 2005: 21).

بر همین اساس، در اسناد متعدد بین‌الملل بارها به این آموزه اشاره و تصریح شده است که «برابری جنسیتی هدف اصلی و نیازمند برنامه و ایجاد مهارت، تغییر، ابزار و تمرین است».

1. Gender
2. Discrimination

مرکز آموزش و تربیت برابری جنسیتی در بخش زنان سازمان ملل (UN Women) گزارش مبسوطی از زمینه‌های لازم برای ایجاد توسعه بر مبنای برابری جنسیتی می‌دهد که بیشتر شامل عرصه‌های اجتماعی است؛ در عین حال تأکید می‌کند هدف ما ایجاد تغییرات و مهارت‌های لازم در گرایش‌ها و رفتار مردان و زنان است. این اسناد تصریح می‌کنند سیدا و سند پکن دو سند کلیدی برای برابری جنسیتی‌اند.^۱ در اسناد یونسکو نیز این امر به صراحت مطرح شده و برابری جنسیتی اولویت جهانی این سازمان، به‌ویژه در عرصه آموزش، دانسته شده است. یکی از مهم‌ترین اسناد مرجع برای یونسکو در این باره سند توسعه پایدار موسوم به سند ۲۰۳۰ یا SDGs است.^۲ عرصه‌های کار، سیاست و سیاستگذاری، فرهنگ، خشونت و تمام اقدامات اجتماعی و سازمانی، اهداف برابری جنسیتی تلقی می‌شوند (Lombardo, 2005: 417). در ادامه به تفاوت برابری جنسیتی با عدالت جنسیتی اشاره می‌شود.

در بسیاری از این اسناد که بخشی از آنها را نمایندگان تشکیلات زنان در اجلاس‌های مختلف سازمان ملل قرائت می‌کنند، برابری جنسیتی و عدالت جنسیتی به صورت دو واژه همسو به کار می‌روند (Hannan, 2007: 2). در عین حال نکته حائز اهمیت این است که مصطلحات مفهوم عدالت جنسیتی و برابری جنسیتی را باید به شکل یک پیوستار دید که در طول دهه‌های گذشته تغییرات معناشناختی متعددی را از سر گذرانده‌اند. برای مثال، پس از تغییر راهبرد سازمان ملل متحد درباره زنان از «زنان در توسعه» به «جنسیت و توسعه»، مفاهیم «آموزش جنسیتی»، «جریان‌سازی جنسیتی»، «نقش‌های جنسیتی» و «تحلیل‌های جنسیتی» اهمیت جدی یافتند. تمام این واژه‌ها حاکی از برنامه‌ریزی ویژه به سود زنان‌اند و نشان می‌دهند رویکرد این مجموعه‌ها به سمت عدالت جنسیتی به معنای دادن امتیازهای ویژه برای پیشبرد و رسیدن به برابری بوده است. در واقع واژه عدالت جنسیتی، که حاوی تبعیض مثبت به سود زنان بود، در پی ایجاد وضعیتی فراتر از برابری به صورت موقت بود تا زنان به معنای واقعی کلمه به برابری برسند. گتیز تصریح می‌کند عدالت جنسیتی اصطلاحی بود که کنشگران و دانشگاهیان به کار گرفتند تا نشان دهند برابری جنسیتی برای حل مسائل و مشکلات زنان کافی نیست و برای حل محرومیت‌های زنان شکست خورده است (Maitrayee Mukhopadhyay and Navsharan Singh, 2007: chapter 1). در واقع گتیز تأکید دارد که مدافعان عدالت جنسیتی معتقد بودند ایجاد برابری در فرصت‌ها و رها کردن مردان و زنان در بستر سیاست‌های باز برای رقابت آنها در کسب موقعیت‌ها، به‌تنهایی برای تحقق برابری کافی نیست و فمینیست‌ها دنبال راهبرد مطمئن‌تری بودند. به عبارت دیگر، این منازعه که ما به چه معنایی از برابری نیاز داریم، برآمده از گفت‌وگوها درباره

1. <http://www.unwomen.org/en/how-we-work/capacity-development-and-training/training-centre-services>
 2. <https://en.unesco.org/sdgs>: (SDGs). Through the Education 2030 Framework for Action

عینیت اجتماعی است. از یک سو طرفداران برابری صوری^۱ میان دو جنس خواهان تدوین «قوانین از نظر جنسیتی خنثی» هستند و از سوی دیگر، حامیان برابری بنیادی^۲ قوانینی می‌خواهند که فرصت‌ها و نتایج برابر را تضمین کنند. در نتیجه، مباحثات به این نقطه کشیده شد که برای مثال آیا زنان برای دستیابی به برابری واقعی، به «تبعیض مثبت» نیاز دارند یا خیر (The Oslo Coalition on Freedom of Religion or Belief : 2013). این مسئله همان چیزی است که از آن به قرائتی جدید از «عدالت» درباره جنسیت تعبیر می‌شود که با تغییر رویکرد کلی عدالت‌پژوهان از برابری در فرصت‌ها به برابری در نتایج همسوست. نگارنده به این مسئله دست نیافت که آیا هژمونی فمینیستی در این تغییر مؤثر بود یا روند عدالت‌پژوهی خود به این تحول رسید.

چنین مباحثه‌ای به گفت‌وگوهای دینی درباره حقوق زنان نیز کشیده شده و گروهی از زنان گونه‌ای از تبعیض مثبت در احکام اسلامی را مطالبه کرده‌اند؛ برای مثال، عده‌ای از زنان مسلمان مصری بر این باورند که حقوق برابر تنها از مزایای مردانه نمی‌کاهد، بلکه با حذف مزایای زنانه، مانند مهریه و نفقه، موقعیت و توان چانه‌زنی زنان نیز تضعیف خواهد شد. این تشکل‌ها با اینکه از منتقدان جدی وظیفه تمکین زن در قبال شوهرند، همچنان خواهان پرداخت نفقه به زن هستند. این امر ممکن است به نظر متناقض برسد، اما آنان معتقدند این همان توجه به شرایط سخت اجتماعی و اقتصادی، یعنی «پارادوکس مساوات»، است که بیشتر زنان مصری با آن مواجه‌اند؛ شرایطی که دستیابی به مسیر برابری بنیادی را تنها از طریق تبعیض مثبت هموار می‌سازد، زیرا نه تنها مفهوم عدالت، بلکه شرایط اجتماعی دستیابی به آن نیز تغییر کرده است (The Oslo Coalition on Freedom of Religion or Belief, 2013: 19).

این تحول مفهوم‌شناختی در این حد پایان نیافت و با ابهام در مفهوم جنسیت و تردید رو به فزونی درباره جنس بیولوژیک و جنس اجتماعی، مفاهیم عدالت جنسیتی و برابری جنسیتی نیز تغییر بیشتری را تجربه کردند. بر هم زدن مفهوم gender (جنسیت) و تقویت جایگاه فرهنگ و جامعه در شکل‌گیری مردانگی و زنانگی — که فعلاً درباره آن قضاوتی نمی‌کنیم — پس از مدتی جای خود را به ایجاد تردید در مفهوم و مرزشناسی sex (جنس) داد. وجود برخی اختلافات جنسی در بدو تولد سبب شد این نظر که تنها دو جنس و دو رسته برای جنس انسان وجود دارد، مخدوش شود (Fausto-Sterling, 2000: 44-77).

بررسی اسناد، نوشته‌ها و بیانیه‌ها نشان می‌دهد که از ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۵ میلادی، که دهه زن نامگذاری شد و طی اجلاس‌های چهارگانه که در طول سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۵ میلادی برگزار شد، مفهوم برابری، عدالت و جنسیت با مرزشناسی واژگانی خاص و برنامه‌ریزی ویژه در اسناد به کار رفتند تا هر یک بخشی از رسالت این نهادها را برای تحقق اهداف برابری‌خواهانه تا مرز نادیده گرفتن

1. Formal equality
2. Substantive equality

همه تمایزات به انجام برسانند. پس از اجلاس سال ۲۰۰۰م و فراغت از اینکه ممنوعیت تبعیض علیه زنان و رواداری تبعیض مثبت به سود زنان، به صورت یک مفهوم حقوقی کاملاً جا افتاد، پروژه برابری جنسیتی درباره اقلیت‌های جنسی با جدیت بیشتری دنبال شد. گزارش UNFPA با عنوان ICPD شامل ۱۱ اشاره به گرایش جنسی، ۶ اشاره به تراجنسی و ۵ اشاره به هویت جنسی است. این سند از رفتار همجنس‌گرایانه جرم‌زدایی کرده، درخواست می‌کند کمپین‌هایی علیه تبعیض در این رفتارها برپا شود (Slater, 2017: 19). اتحادیه اروپا نیز به تازگی تصمیم گرفته است حقوق تراجنسی‌ها را به عنوان بخشی از راهبرد تساوی جنسیتی، ترویج دهد؛ چنانکه در هلند طی سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵م، طرح تساوی LGBTها با برابری جنسیتی در هم آمیخته شد.^۲

همه سخنان مذکور در حالی است که عدالت پژوهان بزرگی مانند هایک که به برابری معتقد است، درباره ایده فمینیستی مبتنی بر عدالت جنسیتی نظر کاملاً متفاوتی دارند. وی درباره گروه‌هایی مانند زنان که مسائل اختصاصی دارند، مثل تجاوز به عنف، با وجود قواعد مختص به این موضوعات در نظریه عدالت مشکلی ندارد، اما معتقد است اصولاً ملاک در قانونگذاری باید فرد باشد نه خصوصیات (Hayek, 2011: 222) و قانون نباید بر موارد خاص تطبیق شود، زیرا مغز قانون، برابری است و کلیت مهم‌ترین جنبه قانون است ((Hayek, 2011: 222). هایک به سختی تبعیض‌های مثبت یا قوانین خاص را می‌پذیرد. از نظر وی زمانی که بین گروه‌ها تمایز قائل می‌شویم، همیشه کسانی که در درون تمایز یافتگی هستند، احساس رضایت می‌کنند و کسانی که خارج از گروه هستند، احساس تبعیض دارند. امتیاز برای گروه‌ها تبعیض برای گروه دیگر است (Hayek, 2011: 223). از نظر هایک تلاش حقوقی برای منافع زنان با تلاش حقوقی براساس جنسیت جدا تلقی می‌شوند (Hayek, 2011: 471).

نتیجه‌گیری

مسئله این مقاله واکاوی معیار جنسیت به مثابه معیار اصلی در عدالت جنسیتی و به منظور درک نسبت میان آن و معیارهای مطرح در نظریه‌های مهم عدالت بود. در این نظریه‌ها انصاف، نیاز و شایستگی مهم‌ترین معیارها هستند که هر یک از نظریه‌های عدالت به طور عمده بر محور یکی از آنها سامان یافته و از دیگر نظریه‌ها متمایز شده‌اند. با توجه به این مسئله، مقاله حاضر در صدد پاسخگویی به این پرسش بود که جنسیت به عنوان ملاک نوپدید که در اندیشه فمینیستی مطرح شده، به چه معناست و چه نسبتی با معیارهای مطرح در نظریه‌های عدالت دارد. معیار جنسیت از این رو مورد توجه قرار گرفت که فمینیست‌ها ایده عدالت جنسیتی را مطرح ساختند و این گمان

1. www.lgbt-ep.eu/press-releases/new-eu-gender-equality-strategy-transgender-people-rights

2. www.lgbt-ep.eu/press-releases/new-eu-gender-equality-strategy-transgender-people-rights

را پدید آوردند که حوزه مباحث نظری عدالت را پیشرفت داده یا ضلع جدیدی به آن افزوده‌اند. با این وصف این توقع وجود دارد که نظریات مطرح در عدالت نسبت به این ایده جدید حساسیت داشته و آن را در مطالعات عدالت وارد کنند. به همین منظور در این مقاله کوشیدیم با جایگذاری مفهوم جنسیت در جای ملاک در نظریه‌های عدالت، ضمن تحلیل مفهوم جنسیت و عدالت جنسیتی نسبت میان این ملاک با ملاک‌های مطرح در نظریه‌های مشهور عدالت را بکاویم.

اگرچه نظریه‌های عدالت تا حد زیادی کورجنس بوده و مبدأ قریب به اتفاق این نظریات دانش اقتصاد و علوم سیاسی‌اند، عدالت جنسیتی در نظریه‌ها و تحلیل‌های فمینیستی پرتکرار است. ویژگی عدالت‌پژوهی فمینیستی کم‌اعتنایی به نظریه‌های اصلی عدالت است، چنانکه در این نظریه‌ها نیز به جنسیت توجه چندانی نشده است. با وجود تقارن رشد و توسعه این نظریه‌ها با جنبش و نظریه‌پردازی فمینیستی، در آنها میان ملاک‌های اصلی و جنسیت ربط نظری برقرار نشده است. همان‌طور که گذشت، تنها در نظریه جان رالز و نوشته‌های او اشاراتی به مفاهیم کلیدی فمینیستی شده است و برای وی جنسیت زنان همان قدر اهمیت دارند که سایر طبقات ضعیف در جامعه مانند معلولان، فقرا و ... مسئله رالز تنها کوشش برای عدالت توزیعی و جبران نقایص آزادی، فردگرایی و مالکیت به‌طور عمل‌گرایانه‌تر است، بدون آنکه بخواهد به لیبرالیسم پشت کند. سایر نظریه‌ها بیشتر وامدار و متعهد به کلان تفکر اصلی نظریه‌پردازند تا بخواهند مسائل گروهی مانند زنان را حل کنند؛ کسانی مانند فردریش هایک که بر استحقاق تأکید دارد یا نازیک که به‌مثابه یک لیبرالیست جدی به فردگرایی، مالکیت خصوصی و آزادی اهمیت بلامنازع می‌دهد، هیچ‌یک به جنسیت در نظریه‌های خود اعتنا ویژه نداشته و نظریه‌های آنان از این حیث حساسیت نظری به آن نشان نداده‌اند. ملاک استحقاق در این نظریه‌ها بیشتر معطوف به استحقاقی است که بر اثر کار و تلاش یا امتیازهایی مانند ثروت به‌دست آمده باشد. چنانکه تفاوت‌های فردی از هر قسمش برای آنها بااهمیت بوده است. ملاک نیاز نیز ملاکی سخت‌گیرانه است که نسبت به سایر ملاک‌ها بی‌توجه‌تر به جنس است. نیاز به‌عنوان ملاک در نظریه عدالت معیار دلخواه مارکسیست‌هاست و بزرگ‌ترین نقد فمینیستی به اندیشه مارکسیستی نادیده گرفتن ستم بر پایه جنس است. از سوی دیگر، جنسیت در اندیشه فمینیستی مفهومی پویا و متطور است و عدالت جنسیتی بر محور تحول معناشناختی مفهوم gender همواره رو به تغییر است. اگرچه فمینیست‌ها کوشیده‌اند که ربط خود را با نظریه‌های عدالت به‌گونه‌ای حفظ کنند، آنها در اصل تنها به برابری متعهدند. به همین سبب، عدالت جنسیتی در واقع قرائتی زنانه از نظریه برابری در نتایج است و به‌عنوان یک راهبرد در مرحله گذار به برابری جنسیتی مورد توجه قرار گرفته است. در واقع فمینیست‌ها با انتخاب این واژگان به ترجیح نظریه برابری در نتایج بر نظریه برابری در فرصت‌ها و گرایش به سمت ترجیح برابری بر آزادی در گفتمان لیبرالیسم در این مرحله روی آورده‌اند.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. بامستیر، روی (۱۳۹۵)، آیا هیچ چیز خوبی هم درباره مردان وجود دارد؟ تهران: معارف.
۲. پیغامی، عادل؛ ترابزاده جهرمی، محمدصادق؛ سجادیه، سید علیرضا (۱۳۹۵)، گفتارهایی در عدالت اجتماعی، تهران، انتشارات امام صادق علیه السلام.
۳. جگر، آلیسون (۱۳۷۸)، چهار تल्ली از فمینیسم، بولتن مرجع، گزیده مقالات و متون درباره فمینیسم، ترجمه س. امیری، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.
۴. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۰)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۵. علی اکبریان، حسنعلی (۱۳۸۷)، قاعده عدالت در فقه امامیه، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۶. فرانکنا، ویلیام (۱۳۸۳)، فلسفه اخلاق، ترجمه هادی صادقی، قم: طه.
۷. مطهری، مرتضی (۱۳۸۹)، عدل الهی، تهران: صدرا.
۸. لنگرمن، پاتریشیا مدو (۱۳۷۴)، «نظریه فمینیستی معاصر»، نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، جورج ریتزر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علمی.
۹. واعظی، احمد (۱۳۸۸)، نقد و بررسی نظریه‌های عدالت، قم: مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی.

ب) مقالات

۱۰. علاسوند، فریبا، (۱۳۹۵). «معیار نابرابری در تعریف عدالت: امری فلسفی یا کلامی؟ بررسی دیدگاه علامه طباطبایی درباره تفاوت حقوقی مرد و زن»، فصلنامه مطالعات جنسیت و خانواده دوره ۴، شماره ۲، صص ۸۶-۶۹.
۱۱. ----- (۱۳۹۷). «عدالت جنسیتی مفهومی نامتعیین و تفسیرپذیر»، فصلنامه مطالعات فقهی، حقوقی زن و خانواده، پیش شماره اول، صص ۷۸-۵۹.

۲. انگلیسی

A) Books

1. Brownlie, Ian (2005), *principles of public international law*, London: Oxford university press.
2. Fausto-Sterling, Anne (2000), *Of Gender and Genitals from Sexing the body: gender politics and the construction of sexuality*, New York, Basic Books.
3. Fletcher George (2005), *American law in a global context the basics*, edited by

- Steve Sheppard, New York, Oxford university press.
4. Hayek. F. A, (2011), *The constitution of liberty*, Chicago, university of Chicago, Bruce Caldwell press.
 5. Hird, Myra. J, (2005), *Sex, gender and Science*, Antony Rowe, Chippenham and Eastbourne, London, Palgrave Macmillan press.
 6. Kirp David, Mark Yudof, Marlene S. Franks, Marlene Franks Strong (1986), "*Gender justice*", Chicago, University of Chicago Press.
 7. Macintyer, Alasdair (1988), *Whose Justice? Which Rationality?*, Notre Dame, university of Notre Dame.
 8. ----- (1981), *After virtue*, Londen, Duckworth press.
 9. Malanczuk, Peter (1997), *Akehurst's modern introduction to international law*, New York, Routledge & Oxfordshire, Taylor & Francis e-Library.
 10. Mukhopadhyay, Maitrayee & Navsharan, Singh (2007), "*Gender Justice, Citizenship and Development*", New Delhi: Zubaan.
 11. Nozick, Robert (1979), *Anachy, state and utopi*, Londen (Oxford), Basil Blakewell press.
 12. Rowls, John (1990), *A theory of justice*, Harvard, Harvard College press.
 13. Roy, Katica. (2017), *Why We Need Gender Equity Now*, <https://www.forbes.com/sites/ellevate/2017/09/14/why-we-need-gender-equity-now/#>.
 14. Sandel Michael J, (1998), *Liberalism and the limits of justice*, Cambridge, Cambridge university press.
 15. Tella, Falcon. Y, & Mana Jose (2008), *Equity and law*, Peter Muckloy leilon, Boston, Martinus nihoff.

B) Articles

16. Chattopadhyay S. K, (1975), "Equity in international law: its growth and development", *Georgia of jurnal of international and comparative law*, Vo.1 5, Issue. 2.
17. Delphy, Chrisine (2003), *Rethinking Sex and Gender, Feminist. theory reader: Local and global perspective*, New York, Routledge.
18. Konow, James (2003), "Which Is the Fairest One of All? A Positive Analysis of Justice Theory", *Journal of Economic Literature*, Vol. 41, Issue. 4.
19. Lombardo, E, (2005), "Integrating or Setting the Agenda? Gender Mainstreaming in the European, Constitution-Making Process", *Social Politics*, Vol. 12, Issue. 3.
20. Oleck, Howard L, (1951), "Historical Nature of Equity Jurisprudence", *Fordham Law Review*, Vol. 20, Issue. 1.

C) Documents

21. Desprez-Bouanchaud, A, Doolaege, J., and Ruprecht, L. (1999). Guidelines on Gender-Neutral Language, Paris, Unesco, Available at: <http://unesdoc.unesco.org/images/0011/001149/114950mo.pdf>; (2) CEDAW

- Committee (2010). General Recommendation No 28 on the core obligations of States parties under Article 2 of the Convention on the Elimination of All Forms of Discrimination against Women.
22. Hannan, Carolyn, (2007), GENDER EQUALITY AND GENDER JUSTICE, United Nations Department for Economic and Social Affairs (DESA) At the 23rd General Assembly of the Conference of NGOs in Consultative Relationship with the UN (CONGO), Geneva, 7 December.
 23. <http://www.unwomen.org/en/digital-library/publications/2010/1/gender-justice-key-to-achieving-the-millennium-development-goals#view>.
 24. <http://www.unwomen.org/en/how-we-work/capacity-development-and-training/training-centre-services>.
 25. <https://eige.europa.eu/thesaurus/terms/1175>
 26. <https://en.unesco.org/sdgs>: Gender equality is a global priority for UNESCO and inextricably linked to its efforts to promote the right to education and support the achievement of the Sustainable Development Goals (SDGs). Through the Education 2030 Framework for Action.
 27. <https://www.caaws.ca/gender-equity-101/what-is-gender-equity/>
 28. Slater, Sharon, (2017). familywatch.org/fwi/documents/SDG_Analysis: an analysis of the un 2030 sustainable development agenda.
 29. The Oslo Coalition on Freedom of Religion or Belief © Norwegian Center for Human Rights PO Box 6706 St. Olavs plass NO-0130 OSLO.
 30. www.lgbt-ep.eu/press-releases/new-eu-gender-equality-strategy-transgender-people-rights.